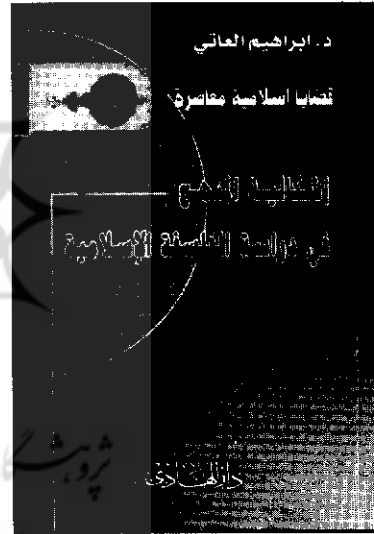


# فلسفه اسلامی یا عربی - اسلامی

نگاهی به دو کتاب ابراهیم العاتی

- رشید الخیون
- ترجمه زینب شرکاء



■ آفاق التجديد الاسلامی؛ اعلام و تیارات  
 ■ ابراهیم العاتی  
 ■ بیروت: دارالهادی، ۲۰۰۳ م.

■ اشکالیة المنهج فی دراسة الفلسفة الاسلامیة  
 ■ ابراهیم العاتی  
 ■ بیروت: دارالهادی، ۲۰۰۳ م

\*\*\*

علاوه برآن می توان از نفوذ و تأثیر شرح های ابن رشد بر فلسفه اروپایی در دوره رنسانس نیز اشاره کرد. دکتر ابراهیم العاتی، تحت تأثیر ادبی جامعه نجف و احاطه بر فلسفه و نیز تحصیلات دانشگاهی عالیّه در دمشق و مصر و تدریس در دانشکده های الجزائر، لیبی و انگلستان، تمامی سعی و تلاش خود را در راه فلسفه اسلامی به کار بست. از جمله آثار وی در این زمینه به این آثار می توان اشاره کرد: الانسان فی فلسفه ابي نصر الفارابی (انسان در

بعد از تالیفات و آثار فیلسوفان برجسته ای چون ابویوسف کندی و ابونصر فارابی و ابن سینا و پیش از آنها آثار معتزله و سپس اشاعره در علم کلام، به هیچ وجه نمی توان فلسفه اسلامی را نادیده انگاشت و آن را صرفاً تقلیدی از فلسفه یونان دانست. چرا که اگر با این دیدگاه غیرمنصفانه به نوشته های فلسفی یونان نگاه شود تأثیر و نفوذ فلسفه بابل، مصر، هند و چین نیز در آن مشاهده خواهد شد. آشنایی غرب با فلسفه یونان از طریق ترجمه آثار عربی و سریانی به تحقق پیوست.

اسلامی رانده ایم زیرا که عصر جاهلیت در میان دوره های تمدن جای نمی گیرد.

سال ها قبل از این، مصطفی عبدالرازق، شیخ الازهر و استاد فلسفه در مصر، با درک شرایط و با تأکید بر شخصیت و ماهیت پایه گذاران این فلسفه که همان عرب ها و موالی بودند کتاب خود را با عنوان تمهید لتاریخ فلسفه اسلامی (مقدمه ای بر تاریخ فلسفه اسلامی) تألیف کرد. ابراهیم العاتی نیز با همین آگاهی، کتاب خود را با عنوان اشکالیة المنهج فی الفلسفة الاسلامیة (تناقض روش در فلسفه اسلامی) نگاشت. به طور کلی می توان گفت از سویی نام گذاری فلسفه با عنوان عربی - اسلامی، نادیده گرفتن نقش مهم و اساسی فلاسفه بخاری و ترک و فلاسفه سریان و انباط و ایران در فلسفه اسلامی است و از سویی دیگر اگر نام گذاری با نام مسلمانان شامل عرب ها نیز نمی شود پس چرا این نام گمراه کننده را بر فلسفه اسلامی نهادند؟ آیا در این فلسفه، غیر مسلمانان از جمله یهودیان و صابئین و کسانی که در ترجمه و شرح دخیل بودند و تمدن اسلامی آنها را با عرب های یکی ساخت نقشی ندارند؟ تمدنی که دین را به اندازه هنر و زبان و آثار مشترک در خود جای نمی دهد. این کتاب به نقد روش غربی شرق زده در بررسی فلسفه اسلامی پرداخته و به حقیقت نادرستی این نام گذاری بر فلسفه و منبع و سرچشمه، اهمیت و شرایط به وجود آورنده آن اشاره داشته و نسبت به موجودیت آن شک کرده است. این نام گذاری از تفکر و عقیده اساسی اروپا برگرفته شده است که اروپا را مرکز تاریخ و تمدن و رهبر فلسفه از گذشته تا کنون می داند.

این در حالی است که اروپای مرکزی بعد از ترجمه آثار عربی و به طور کلی آثار شرقی توانست با فلسفه یونانی آشنایی پیدا کند. ترجمه هایی که با شروع عصر عباسی و چه بسا پیشتر از آن پا به عرصه نهاد. نویسنده این کتاب، بعد فلسفی این دیدگاه را بحث و بررسی می کند. نخستین مطرح کننده این نظریه فیلسوف مشهور آلمانی فردریک هگل بود که وجود فلسفه شرقی در تاریخ بشر را نفی کرد و این گونه به توجیه این مسئله پرداخت که این یک فلسفه دینی است و تاریخ فلسفه، تاریخ ادیان را در بر نمی گیرد. در حالی که شاهد فلسفه مسیحی با رهبری توماس اکوینی و فلسفه یهودی نشأت گرفته از نوشته ها و مقالات دو دین مذکوریم. لیکن اروپای مرکزی گمراه ساختن افکار مشرق زمین را در سر می پروراند تا کل فلسفه، از نام فیلسوفیا گرفته تا تفکر فلسفی، را صرفاً ابداع و ابتکاری یونانی جلوه می دهد. نویسنده

فلسفه ابونصر فارابی؛ الزمان فی الفكر الاسلامی (زمان در تفکر اسلامی)؛ تصورات العالم فی الفكر الاسلامی (دیدگاه جهانی نسبت به اندیشه اسلامی)؛ اشکالیه المنهج فی دراسة الفلسفة الاسلامیة (تناقض روش در بررسی فلسفه اسلامی)؛ آفاق التجدید الاسلامی اعلام و تیارات (چشم اندازهای نوگرایی اسلامی؛ بزرگان و جریان ها).

در فلسفه اسلامی، نخستین مسئله ای که در نگاه اول ذهن را به خود معطوف می کند ابهامی است که در عنوان فلسفه اسلامی وجود دارد. آیا این فلسفه، عربی - اسلامی است یا اسلامی؟ تفاوت میان آنها چیست؟ در هر حال می توان گفت با نام گذاری فلسفه تحت عنوان فلسفه عربی، نسبت به نقش اساسی غیر عرب ها در فلسفه اسلامی کمی بی توجهی شده است. ملت هایی که با وجود داشتن بیشترین جمعیت شناخته شده مسلمان، به معرفی آنها با نام موالی به خصوص در دوره اموی اکتفا شده است. گفته سلیمان بن عبدالملک مبنی بر اینکه «از این غیر عرب ها متعجبم که چگونه هزار سال حکمرانی کردند و به ما نیازمند نشدند در حالی که ما صدسال فرمانروایی کردیم و یک ساعت از آنها بی نیاز نشدیم»، نقش آنان را در این زمینه برای ما روشن و مبرهن می سازد. او این سخن را در پاسخ به پرسش درباره فقهای دیگر ملت ها و اطلاع از تعداد عرب ها در میان آنان، ایراد کرد.

مورخ عراقی، ناجی معروف، کتاب عربیة العلماء المنسوبین الی البلدان الاعجمیة (عربیت علمای منسوب به سرزمین های غیر عربی) را تألیف کرد تا این علما را عرب جلوه دهد. وی در این اثر، تمامی اصل و نسب فقها و زبان شناسان و روشنفکران را از بین برد تا آنها را به قبیله خزاعه و تمیم نسبت دهد. حسین مروءه برای رعایت انصاف و هماهنگی میان عرب ها و موالی، زندگینامه خود را التزعات المادیة فی الفلسفة العربیة الاسلامیة (گرایش های مادی گرایانه در فلسفه عربی اسلامی) نام نهاد و این امر را به دلیل ظهور اسلام به صورت عرب گونه، و در جزیره العرب و پیوستن اسلام با فرهنگ دیگر ملت ها توجیه کرد. هادی العلوی، برخلاف مروءه، در حالی که هر دو پیرو مکتب مارکسیسم مردمی اند، می گوید نام گذاری تمدن و فلسفه و اندیشه و علوم با پسوند اسلامی کار دقیق تری است زیرا نشان دهنده واقعیت آمیختگی این آثار با یکدیگر است و هنگامی که از آثار منطقی و عقلانی عربی سخن می گوئیم در حقیقت سخن از عقلانیت

این ادعا را نژادپرستانه معرفی کرده و می‌گوید: «و اما از تاریخ فلسفه چه برجای می‌ماند؟ جز ماندگار شدن فلسفه اروپایی با تمامی مشکلات گذشته و حال و شناخته شدن اروپا به عنوان جایگاه و مرکز عقل و دانش چیزی نخواهد ماند».

زمانی که دانشمند اتریشی، شلوسته، نظریه خود را با هدف هماهنگ ساختن زبان‌های سامی دیگر با زبان نسل سام بن نوح در جهان گسترش داد، اروپای مرکزی نیز نظریه اساسی خود را در تحقیق و بررسی گسترش داد. نظریه‌ای که پیروان آن از عالمان زبان‌شناس تأثیر پذیرفتند و ملت‌ها را به دو گروه آریایی و سامی تقسیم کردند و بر اساس این نظریه بود که هیتلر و صهیونیست‌ها نژاد خود را پایه‌گذاری کردند و چه بسا بر اساس این دیدگاه بود که اندیشه نژادپرستی و به طور کلی برتری قومی استوار گردید و با انگیزه همسوس شدن با اندیشه برتری قومیت که در عراق گسترش یافته بود، نسیم سوسه (با نام احمد بعد از مسلمان شدن) بر آن شد تا تمامی ریشه‌های بشری موجود در عراق از جمله ریشه‌های سومری، اکدی و بابلی را عربی سامی جلوه دهد. نویسنده نیز عقیده و نظریه یونانی درباره فلسفه را که ثمره اروپای مرکزی و نظریه نژادپرستی می‌بود بحث و بررسی کرد. اما دیبور فرانسوی معتقد است که با استفاده از ترجمه آثار یونان باستان بنیان فلسفه اسلامی بنا نهاده شد و تاریخ آن از درک و فهم دانش گذشتگان نشأت گرفت و ابداع و ابتکاری جدید نبود و امروز نیز نتوانسته است با گشودن گره مشکلات جدید و حل مسائل گذشته از طریق روش‌های نوین بر فلسفه قدیم برتری یابد. در جهان دانش و اندیشه از این فلسفه ابتکار و قدمی تازه دیده نشده است تا با نام فلسفه اسلامی ثبت گردد.

هدف ما از گزینش این متن به دست آوردن تصویری واضح و روشن از عقیده غربی در فلسفه اسلامی است. آیا طالیس و دیگر فلاسفه یونان با انگیزه بحث و بررسی فکری در مصر به سر می‌بردند یا گردش و سیاحت؟ آیا آنچه در کتاب‌های صابنه گذشته که در حران و عراق ساکن بودند، نوشته شده از نظریه مثل افلاطون کم اهمیت‌تر است. در کتاب مقدس‌شان «الکنزربا» از زبان شخصی متوفی می‌خوانیم: «به سوی همزاد من می‌روم و او نیز به سراغ من می‌آید مرا به یاد می‌آورد و در آغوش می‌گیرد گویی که از زندان رها شده‌ام». چه کسی قادر به اثبات این امر است که این نوشته تقلیدی از نظریه مثل افلاطون است در حالی که قبل از ترجمه یونانی به عربی با زبان آرامی نوشته شده است؟ و به چه دلیل خلاف آن صحیح نیست؟

بعد از آن نویسنده به نقد تقلید محققان عرب از روش غرب در بررسی فلسفه اسلامی می‌پردازد. محققانی همچون محمد عبدالجباری که معتقد است فلسفه اسلامی بر خلاف فلسفه یونانی و اروپایی فقط ماحصل تاریخ و ویژه خود نیست بلکه با شناخت فلسفه‌های دیگر همچون فلسفه یونان بنا نهاده شده است. می‌توان گفت که این دیدگاه نشأت گرفته از اعتقاد ایشان است که کتاب دیبور، تاریخ فلسفه در اسلام یکی از بهترین آثار مستشرقین است. این عقیده نشان دهنده اشکالات و کمبودهای مطالعات فلاسفه مسلمان است.

الجباری تمام توجه خود را معطوف به آثار ابن رشد کرد و آن را حلال تمامی مشکلات دانست در حالی که کاملاً بدیهی است که ابن رشد با استفاده از متون عربی یکی از شارحان بزرگ فلسفه یونان بود ولیکن در کتاب تهافت التهافت به دفاع از خود به عنوان یک فیلسوف و به دفاع از فلسفه اسلامی که ابو حامد غزالی به مخالفت با آن برخاست پرداخت و تمامی تألیفات خود و به ویژه تهافت الفلاسفه را به این موضوع اختصاص داد.

در اینجا، نویسنده در پاسخ به سؤالی مهم درباره اینکه آیا میراث فلسفی نقشی در ساختار طرحی امروزی و نوین داشته است، پس از تحقیق و بررسی درباره جایگاه علم و عقل و انسان به این نتیجه دست می‌یابد که میراث فلسفی تاکنون طراوت و تازگی خود را حفظ کرده و اگر آن را با دیدی امروزی و الهام گرفته از گذشته، دیدگاهی که ما را در درک شرایط کنونی و داشتن آینده‌ای روشن یاری کند، بتگریم این میراث قادر به نفوذ و تأثیرگذاری در زندگی امروز ما و پیشرفت آن خواهد بود.

سؤال غافلگیرانه یکی از روشنفکران مصر از ابراهیم العاتی در این باره که آیا شیعه نیز حرکتی نوگرایانه همانند حرکت اهل تسنن داشته‌اند یا خیر، باعث شد که ایشان دومین کتاب خود را نیز تألیف کند. این ماجرا ما را به یاد یکی از دلایل نقل شده درباره تألیف کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعة آقابرگ تهرانی می‌اندازد. سؤالی که باعث عصبانیت ایشان گردید این بود که آیا علما و روشنفکران شیعه نیز کتاب‌هایی چاپ شده و خطی دارند. شیخ در پاسخ به این سؤال کتابی در ۲۴ جلد نگاشت که شامل تمامی آرا و عقاید ادیبان و شاعران و فقها و سخنوران شیعه در چند قرن اخیر بود.

هدف و موضوع دومین کتاب العاتی نیز همانند اولین کتاب اوست. در این کتاب نیز شاهد سعی و تلاش‌هایی در قالب جریان‌های فکری



شدند؛ مؤلف نیز جز این ادعایی ندارد و علاوه بر آن به تکریم آموزش علمی این مدارس و پیشرفت آنها نسبت به مدارس کهن غربی برمی خیزد. از مهم ترین خصوصیات این مدارس، ارتباط معنوی و روحی میان استاد و طلبه و پایبندی خود خواسته و آموزش تدریجی آنهاست.

مؤلف حفظ سابقه کهن و تاریخی درس فقه و دور نگه داشتن آن از تمامی روش های زبان آور و نامتناسب با ذات علوم فقهی در آموزش و پرورش را خواهان است.

از برجسته ترین بزرگان و جریان هایی که در این کتاب بررسی شده اند به این افراد می توان اشاره کرد: زندگی نامه و فعالیت های جمال الدین افغانی و محمد حسین کاشف الغطاء که به دلیل دعوت ایشان به سمت یگانگی و وحدت مسلمانان و پاسخ به کتاب فجر الاسلام احمد امین و نفوذ و جایگاه ایشان در حوزه دینی شهرت یافت. علاوه بر این وی از فرزندان کاشف الغطاء بزرگ است که ایشان نیز از یکی از خانواده های نجفی است که با نام این کتاب شهرت یافتند. کتاب کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء با نام دیگر کشف الغطاء عن میرزا محمد عدو العلما به پدیده منحصر به فردی اشاره می کند. همچنین نویسنده فصل ویژه دیگری از کتاب را به هبه الدین شهرستانی، روحانی روشنفکری که به سمت هنر و علمی که با دین متناقض نبود گرایش پیدا کرد، اختصاص می دهد. این روحانی عقاید و نظریات روشنفکرانه خود را در مجله عرفان صیداویة بیان می کرد.

نویسنده به اختلاف و تفاوت میان شهرستانی و شاعر جمیل صدقی الزهاوی و همچنین علی الوردی اشاره می کند و می گوید «ایشان دو گروه و دو قطب متضاد و متعارض با یکدیگرند. گروه اول خواستار ترکیب دین با علم و گروه دوم بالعکس ترکیب علم با دین را خواستار بودند. وی شهرستانی را از آنچه به علی الوردی نسبت می دهد مستثنی می دارد و بعد از اینکه زهاوی را انسانی شیفته تمدن غرب معرفی می کند اظهار می دارد شهرستانی همانند علی الوردی در کتاب خود الوسطیة المعتدله و المتوازنة بین اقطاب متنافرة به راه حل های میانه توجهی ندارد. از جمله بزرگان دیگری که این کتاب به معرفی آنها می پردازد محسن امین و نقش ایشان در آموزش بانوان و بازگشایی اولین مدرسه دختران در شام و صاحب المراجعات عبدالحسین شرف الدین و محمدرضا مظفر و نقش اصلاح طلبانه ایشان در نجف و نیز محمد تقی حکیم و آثار او در زمینه تقریب مذاهب اسلامی است.

هستیم. جریان هایی که بر پایه پشتوانه تفکر و فلسفه اسلامی بنا نهاده شد. و با اهمیت دادن به اصلاحات دینی و اجتماعی سعی بر ایجاد هماهنگی میان شریعت و زندگی و علم و دین داشت. همچنین این جریان های فکری بر احترام و بزرگداشت انسان جدا از باجگیری و چپاول دو قدرت سیاسی و دینی و بر نوگرایی در فقه بر اساس ایجاد هماهنگی میان نوشته و اعتقاد و بازسازی مؤسسات دینی و همراه ساختن آنها با آکادمی های عصر جدید تأکید می ورزید و از مهم ترین اصول ذکر شده در این کتاب پرداختن به جریان ها و زندگینامه برخی از بزرگان است که به دلایلی از چشم محققان دور مانده اند در حالی که سهم به سزایی در جبران عقب ماندگی دوره رنسانس تا پایان دوره عثمانی در نیمه دوم قرن بیستم و بیداری مردم ایفا نموده اند. فصل آغازین کتاب از طریق آموزش سنتی و آموزش نوین دانشگاهی به عرضه همکاری و تبادل اطلاعات در بحث و بررسی و به نمایش گذاردن اصول و روش تحقیق در زمینه فقه و فلسفه می پردازد. در اینجا سؤالی مطرح می شود که نتیجه و بازدهی نوگرایی در روش بحث و بررسی گذشته و نادیده گرفتن نظام آموزشی کهن و سرشار از تجربه تا چه اندازه است؟ و چرا هیچ کس خواهان ادامه این روش آموزشی به خصوص در زمینه زبان و فقه و به طور کلی در زمینه علوم دینی نیست و تلاش هایی که با نام مدرنیته در جهت کاستن از ارزش روش های بحث و بررسی کهن اعمال می شود به تاریخ سرشار از تجربه چندین هزار ساله تجاوز و به آن خسارت های فراوانی را وارد نمی کند. میان آموزش دادن فردی فقیه و آموزش دادن پزشک یا مهندس تفاوت بسیاری هست. به علاوه، تحقیق و بررسی در یک مسئله فقهی نیازمند پشتوانه ای تاریخی در صحت زبان و درک مفاهیم و مطالب و قرائت متون است و چه بسا تاکنون آموزش در حوزه های نجف به همین گونه ادامه دارد. مدت ها پیش مدیر سابق آموزش کل عراق، آموزش در حوزه علمیه نجف را بدون در نظر گرفتن سابقه کهن این حوزه در ارتباط با مدارس کلامی و فقهی کوفه و بصره مورد انتقاد قرار داد. بعدها عبدالکریم قاسم ریاست فارغ التحصیلان شیعه و سنی حوزه های دینی را که دارای شایستگی لازم در زمینه آموزش زبان عربی بود عهده دار شد. اما چرا تاکنون نوگرایی همچنان پابرجاست در حالی که این مدارس در زمینه هماهنگی و انسجام داشتن با درس های زبان شناسی و فقهی و وظیفه خود را به خوبی انجام داده اند و از طریق این مدارس بود که شهرهای دینی به مهد و نگهدارنده عربی اصیل و خالص و گردشگاه های ادبی و فکری تبدیل